علوم قرآنی 8 شامل :شخصیتهای قرآنی،فرشتگان ،اعجاز قرآن ،اعراب قرآن ،آیات محکم و متشابه ،بلاغت ،تأویل

شخصیت های قرآنی

زنان مطرح شده در قرآن

شخصیت های ستوده شده در قرآن

شخصیت‌های شان نزول آیات قرآن

شخصیت‌های منفی در قرآن

فرشتگان

پادشاهان در قرآن

پیامبران

زنان مطرح شده در قرآن

آسیه

بلقیس

حضرت حوّا

حضرت مریم علیهاالسلام

دختران حضرت شعیب

زلیخا

ساره

مادر حضرت مریم

مادر حضرت موسی

هاجر

همسر حضرت زکریا علیه السلام

رده:شخصیت های ستوده شده در قرآن

آسیه

آصف بن برخیا

حبیب نجار

حضرت مریم علیهاالسلام

ذوالقرنین

شخصیت های ستوده شده در قرآن

طالوت

لقمان

مؤمن آل فرعون

طعیمة بن عدی

طلحة بن عبیدالله

عاص بن وائل

عُلبة بن زید

عکرمة بن ابی جهل

غطفان

فضه خدمتکار حضرت زهرا

فنحاص بن عاذورا

قبیله ثقیف

رده:شخصیت‌های منفی در قرآن

آزر

ابلیس

ابولهب بن عبدالمطلب

اصحاب شِمال

ام جمیل

بلعم باعورا

جالوت

شدّاد

شیطان

فرعون

نمرود

هامان

رده:فرشتگان

اسرافیل

جبرئیل

عزرائیل

فطرس

میکائیل

رده:پادشاهان در قرآن

حضرت سلیمان علیه السلام

فرعون

نمرود

رده:پیامبران

پیامبران اولوالعزم

اسباط

اسرائیل

اسماعیل صادق الوعد علیه السلام

انبیاء بنی اسرائیل

اِرميا

اِرهاص

جرجیس

حبقوق

حضرت آدم علیه السلام

حضرت ابراهیم علیه السلام

حضرت ادریس علیه السلام

حضرت اسحاق علیه السلام

حضرت اسماعیل علیه السلام

حضرت الیاس علیه السلام

حضرت الیسع علیه السلام

حضرت ایوب علیه السلام

حضرت خضر علیه السلام

حضرت داوود علیه السلام

حضرت ذوالکفل علیه السلام

حضرت زکریا علیه السلام

حضرت سلیمان علیه السلام

حضرت شعیا علیه السلام

حضرت شعیب علیه السلام

حضرت صالح علیه السلام

حضرت عزیر علیه السلام

حضرت عیسی علیه السلام

حضرت لوط علیه السلام

حضرت موسی علیه السلام

حضرت نوح علیه السلام

حضرت هارون علیه السلام

حضرت هود علیه السلام

حضرت یحیی علیه السلام

حضرت یعقوب علیه السلام

حضرت یوسف علیه السلام

حضرت یونس علیه السلام

شمعون

يوشع بن نون

پیامبر اسلام

پیامبران اولوالعزم

شخصیت های ستوده شده در قرآن

در قرآن کریم علاوه بر انبیاء، افراد دیگری نیز مورد ستایش قرار گرفته اند، از جمله:

لقمان

عمران

حضرت مریم

آسیه

هابیل

بنیامین

آصف بن برخیا

حواریون

اصحاب کهف

ذوالقرنين

طالوت

مؤمن آل فرعون

صاحب ياسين

ساحران بنى اسرائيل

اصحاب اخدود

شخصیت های منفی در قرآن

شخصیت‌های منفی در قرآن ابلیس ،قارون ،جالوت ،آزر،قابیل ،زن حضرت نوح ،زن حضرت لوط ،برصیصا ،فرعون ،ابولهب ،،ُتبع ،شدّاد ،همسر ابولهب ،نمرود ،بَلعَم باعورا ،هامان

فرشتگان

ملائکه (فرشتگان‌) موجوداتی صاحب عقل و شعور هستند و وظایف گوناگونی بر عهده دارند. قرآن کریم تنها از دو فرشته نام برده است: جبرئیل و میکائیل. ایمان به وجود فرشتگان از واجبات دینی است و در ردیف ایمان به خدا و پیامبران و کتب آسمانی جای دارد. اثبات وجود فرشتگان نیز از راه نقل (حدیث) و ایمان به غیب امکان‌پذیر است.

خصوصیات فرشتگان

موجوداتی شریف و باکرامت‌اند که همواره در تسبیح و تقدیس پروردگارند.

فرشتگان از عقل و شعور برخوردارند و بندگان گرامی خداوند هستند.

وظیفه فرشتگان - پس از عبادت - وساطت میان پروردگار و جهان هستی است. آنان فرمان خداوند درباره جهان را جاری می‌کنند.

فرشتگان اراده‌ای مستقل از خداوند ندارند و هیچگاه گناه نمی‌کنند.

وظایف فرشتگان

از برخی آیات قرآن می‌توان وظایف عمومی فرشتگان را بازیافت. برخی از آنها عبارت‌اند از:

واسطه نزول وحی به انسان، و واسطه قبض روح انسان.

مراقب اعمال بندگان، حافظ انسان در برابر حوادث ناگوار و بلایاو حامل عرش الهی و شفیع گناهکاران.

همچنین، فرشتگان می‌توانند به صورت آدمیان درآیندو مؤمنان را در پیشامدها سخت مانند جنگ‌ها یاری دهند.

گروهی از آنان به تدبیر امور جهان مشغول‌اند و گروهی نیز مأمور عذاب اقوام سرکش‌اند.

فرشتگان مقرب

مقام و منزلت فرشتگان، مختلف است و مرتبه‌های متفاوتی دارند.فرشتگان مقامی والا در پیشگاه الهی دارند و از همین رو در برخی ادعیه امامان علیهم السلام، آنها بسیار گرامی داشته شده‌اند؛ چنان که امام سجاد علیه السلام در دعاهای خویش، نخست بر فرشتگان مقربی مانند اسرافیل، میکائیل، جبرئیل و نیز فرشتگان دیگر درود فرستاده است. فرشتگانی که از بقیه از نظر درجاتشان به خدا نزدیک‌ترند، مقرب نامیده می‌شوند. چهار فرشته مقرب در اسلام عبارت‌اند از:

جبرئیل (فرشته وحی) مسوول عالم ذر؛ القاب: روح الامین (۱۹۳ شعرا) -روح القدس (۹۱ بقره) - شدیدالقوی (۵ نجم) - ذو مرّه (۶ نجم) - رسول کریم (۱۹-۲۱ تکویر). او یکی از چهار فرشته مقرب ادیان ابراهیمی است و رابط میان خداوند و پیامبران.اگر آیه ۱۰۲ سوره نحل و ۹۷ سوره بقره را کنار هم نهیم و آنها را با یکدیگر تطبیق دهیم، درخواهیم یافت که جبرئیل همان «روح القدس» است. جبرئیل همان فرشته‌ای است که حضرت ابراهیم علیه السلام را از آتش‌ نمرودیان رهانید و فرعونیان را در نیل غرق کرد و بشارت حضرت یحیی علیه السلام را به حضرت زکریا و ولادت حضرت عیسی علیه السلام را به مریم سلام الله علیها رسانید. جایگاه این فرشته مقرب الهی در آیین اسلام نیز بسیار والا است و همان فرشته‌ای است که قرآن کریم را بر پیامبر اسلام صلی الله و علیه و آله نازل کرد و طریقه عبادت را بدو آموخت و در غزوه بدر با هزار فرشته دیگر پیامبر صلی الله و علیه و آله را یاری داد و در معراج، همسفر و راهنمایش بود. از برخی آیات قرآن برمی‌آید که جبرئیل بر غیر پیامبران نیز نازل شده است؛ اما نزول وحی بدست جبرئیل تنها ویژه پیامبران بوده و برای غیر پیامبران پیام‌هایی دیگر آورده است.

میکائیل (فرشته روزی) مسوولدنیا (۹۲ بقره)

عزرائیل (فرشته مرگ) مسوول عالم برزخ؛ القاب: ملک الموت (۱۱ سجده)

اسرافیل (فرشته صور) مسوول رستاخیز؛ القاب: نافخ در صور و ناقر در ناقور (۴۱ ق).

روح اعظم: در فرهنگ اسلامی، یکی از ملائک مقرب الهی، روح اعظم است. این کلمه در قرآن نیامده است. در این که آیا روح اعظم، همان جبرئیل است یا نه اختلاف نظر وجود دارد. ملاصدرا او را «عقل اول» یا «ملک مقرب» خوانده است که مشتمل بر فرشتگان کثیر می‌شود. این فرشتگان، جملگی جنود پرودگارنداهل عرفان او را از حیث ربوبیّت، مظهر ذات الهی می‌دانند که در انسان کامل یا «حقیقت محمّدیّه» تجلی یافته است. برخی دیگر او را همان جبرئیل دانسته‌اند.

اعجاز قرآن

معجزه انجام کاری است كه ديگران از انجام و يا هم آوردي با آن عاجز باشند. قرآن معجزه پیامبر اسلام و سند نبوت اوست. قرآن خود با مبارزه طلبی ای که در آیاتی از خود نموده و بی پاسخ ماندن ندایش، اثبات نموده است که کسی را یارای هم‌آوردی با آن نیست.

تعریف اعجاز

اعجاز از ريشه «عجز» (ناتواني) به معناي ناتوان ساختن مي‌باشد ناتوان ساختن بر دو گونه است: يكي آن كه توانايي كسي قهرا از وي سلب شود و او به عجز درآيد، مثلا اگر شخصي قدرت مالي يا مقامي دارد، آن مال يا مقام از او با زور گرفته شود و او به خاك مذلت بنشيند.

ديگر آن كه كاري انجام گيرد كه ديگران از انجام و يا هم آوردي با آن عاجز باشند، بدون آن كه درباره آنان هيچ گونه اقدام منفي به عمل آمده باشد، مثلا ممكن است كسي در كسب كمالات روحي و معنوي به اندازه‌اي پيش رفت كند كه دست ديگران بدو نرسد و از روي عجز دست فرونهند در مثل گويند: «فلان اخرس اعداه، فلاني زبان دشمنان خود را بندآورد» مقصود آن است كه آن اندازه آراسته به كمالات گرديده و كاستي‌ها را از خود دور ساخته كه جايي براي رخنه عيب جويان باقي نگذارده است.

اعجاز قرآن از نوع دوم است، يعني در بلاغت، فصاحت، استواري گفتار، رسابودن بيان، نوآوري هاي فراوان در زمينه معارف و احكام و ديگر ويژگي‌ها، آن اندازه اوج گرفته كه دور از دسترس بشريت قرار گرفته است از اين جهت قرآن را «معجزه جاويد» گويند اين حالت براي قرآن، هميشگي و ثابت است، چرا كه اين كتاب بزرگ قدر، سند شريعت جاويد اسلام است.

پيشينه بحث

مساله «اعجاز قرآن» از دير زمان مورد بحث و نظر دانشمندان بوده است شايد اولين كسي كه در اين زمينه بحث كرده و مساله را به صورت كتاب يا يك رساله درآورده طبق گفته ابن نديم[۱] محمد بن زيد واسطي (متوفي 307) است وي از بزرگان اهل كلام مي‌باشد و كتاب‌هايي در اين زمينه به نام «الامامة» و «اعجاز القرآن في نظمه و تاليفه» نگاشته است.

برخي پيش از او، ابوعبيدة معمر بن المثني (متوفي 209) را ياد مي‌كنند، او كتابي در دو مجلد درباره اعجاز قرآن نوشته است همچنين ابوعبيد قاسم بن سلام (متوفي 224) كتابي در اعجاز قرآن دارد اما اين نوشته‌ها اكنون در دست نيست.

قديمي‌ترين اثري كه در اين زمينه در دست است، رساله «بيان اعجاز القرآن» نوشته ابوسليمان حمد بن محمدبن ابراهيم خطابي بستي(متوفي 388) است اين اثر ضمن مجموعه‌اي با عنوان «ثلاث رسائل في اعجاز القرآن» اخيرا به چاپ رسيده است. مؤلف اين رساله، مساله اعجاز القرآن را از بعد «بياني» با شيوه‌اي جالب مطرح ساخته و درباره انتخاب واژه‌ها در قرآن و نكته‌سنجي‌ها متناسب و هم‌آهنگ سخن گفته و برجستگي قرآن را در اين انتخاب و چينش شگفت‌آور كاملا آشكار ساخته و به خوبي از عهده آن برآمده است.

دو رساله ديگر اين مجموعه يكي تاليف ابوالحسن علي بن عيسي رماني (متوفي 386) از بزرگان اهل كلام و انديشمندان جهان اسلام است نوشته‌هاي او در زمينه‌هاي قرآني بسيار ارزشمند و مورد عنايت شيخ الطائفه ابوجعفر طوسي در تفسير گرانقدرش «التبيان» قرار گرفته است. ديگري رساله «شافيه» نوشته شيخ عبدالقاهر جرجاني (متوفي 471) است جرجاني پايه‌گذار علوم بلاغت، به صورت علم مدون مي‌باشد اين شخصيت بزرگ جهان علم و ادب، سه نوشته ارجمند در اين زمينه براي هميشه به يادگار گذارده است:

اسرارالبلاغة، دلايل الاعجاز و آخرين آن‌ها رساله «شافيه» است رساله شافيه خلاصه و چكيده مباحث دو كتاب پيش را كه به مثابه مقدمه براي وصول به اعجاز مي‌باشد به گونه‌اي موجز و فشرده عرضه كرده است وي خدمتي شايسته به عالم ادب در راه رسيدن به اعجاز قرآن انجام داده است.

ابوبكر باقلاني (متوفي 403) و امام فخر رازي (متوفي 606)، و كمال الدين زملكاني (متوفي 651) هر يك كتابي مبسوط در اين زمينه نوشته و مساله اعجاز قرآن را به گونه تفصيلي مورد بحث قرار داده‌اند. جلال الدين سيوطی (متوفي 910) نيز به طور گسترده كتابي در سه مجلد ضخيم با عنوان «معترك الاقران في اعجاز القرآن» به رشته تحرير درآورده است.

اخيرا كتاب‌ها و رساله‌هاي فراواني در زمينه اعجاز قرآن نوشته شده كه مشهورترين آن‌ها عبارت‌اند از: «المعجزة الخالدة» علامه سيد هبة‌الدين شهرستاني، «اعجازالقرآن» استاد مصطفي صادق رافعي، «النباء العظيم» استاد عبدالله دراز، «اعجاز قرآن» علامه طباطبايی. به علاوه نوشته‌هايي نيز به عنوان مقدمه تفسير نوشته‌اند مانند مقدمه تفسير «آلاء الرحمان» شيخ محمدجواد بلاغي و «البيان» استاد آيت الله خويي. قرآن معجزه الهى

مبارزه طلبی قرآن

قرآن مجید برای اینکه نشان دهد معجزه و از نزد خداست و سخن محمد صلی الله علیه و آله نیست. در چند مورد با صدای بلند و رسا همگان را به آوردن شبیه آن دعوت نمود تا آنها که ادعا می کنند قرآن کلام بشر است فرصت اثبات ادعای خود را داشته باشند.

یکبار به آوردن مثل قرآن: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى‌ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ، لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ، وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»(سوره اسراء/آیه 88)؛ بگو اگر انس و جن دست بدست هم دهند، كه مثل اين قرآن بياورند، نمى‌توانند بياورند، هر چند كه مدد كار يكديگر شوند

اما کسی در این مورد اقدامی انجام نداد.

پس از مدت كمى از اين مرحله تنزل و به آوردن ده سوره به مانند سوره‌‌هاى قرآن اكتفا نمود:«أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَياتٍ، وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ، إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ»(سوره هود/آیه13)؛ و يا آنكه ميگويند: اين قرآن افترايى است كه به خدا بسته، بگو اگر راست مى‌گوييد، غير از خدا هر كس را كه ميخواهيد دعوت كنيد، و به كمك بطلبيد، و شما هم ده سوره مثل آن بخدا افتراء ببنديد.

و باز هم هیچ کس این کار را انجام نداد. باز هم تنزل كرد و آوردن تنها يك سوره از قرآن را پيشنهاد نمود و بدين گونه به تحدى و مبارزه خود ادامه داد: «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلى‌ عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِين‌»(سوره بقره/آیه 23) ولی پاسخ درخوری دریافت ننمود.

براى عرب آن زمان كه در فصاحت و بلاغت و در شعر و ادب، تخصص و بلكه يك نوع نبوغ داشت. بهترين و ساده‌ترين راه مبارزه با قرآن اين بود كه يكى از سوره‌هاى كوچك قرآن را بياورد و جوابگوى تحدى و پيشنهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله گرديده با بلاغت و فصاحت قرآن مجيد، معارضه و مبارزه كند و ادعاى وى را كه رايج‌ترين عقايد و روشن‌ترين سنن و آداب آنان را مى‌كوبيد، محكوم نمايد و از اين طريق پيروزى خود را ثابت و نام خويش را در تاريخ ماندگار سازد و بر ارزش و موقعيت خويش بيفزايد و با اين معارضه و مبارزه ساده، ملت عرب را از جنگ‌هاى كوبنده و صرف هزينه‌هاى سنگين و نثار خون‌هاى رنگين راحت و آسوده كند و از تحمل سختى‌ها و فشارها و ترك نمودن خانه‌ها و اوطانش، آسوده خاطر شود.

ولى عرب فصيح و بليغ آن روز وقتى در برابر قرآن قرار گرفت و در فصاحت و بلاغت آيات قرآن دقت و تفكر كرد، هر چه زودتر به معجزه بودن آن اذعان نمود و به اين حقيقت پى برد كه مبارزه با قرآن با شكست قطعى مواجه خواهد شد و جز تسليم و سر فرود آوردن در برابر حق و اظهار عجز و ناتوانى در برابر قرآن چاره و راه ديگر ندارد.

روى همان اذعان و يقين بود كه عده‌اى از آنان وحى بودن قرآن را پذيرفته، نبوت پيامبر اسلام را تصديق نمودند و در برابر دعوت قرآن سر تسليم فرود آورده، با تشرف به دين اسلام به سعادت ابدى نائل گرديدند ولى گروه ديگرى راه عناد و لجاجت در پيش گرفته، مبارزه با شمشير را بر مبارزه با سخن ترجيح دادند و به جاى معارضه با بيان، معارضه با نيزه و سنان را انتخاب نمودند.

این آیات، آیاتی از مهجزه جاویدان قرآن است و این مبارزه طلبی تا به امروز نيز ادامه دارد، تا دامنه رستاخيز همچنان هم ادامه خواهد داشت و اکنون نیز آنها که با اسلام دشمنی می نمایند و منکر نبوت پیامبر خاتم هستند فرصت دارند که با پرداختن بهائی اندک از صرف هزینه های گزاف مبارزه با اسلام رهائی یابند اما روشن است که امروز نیز کسی توان آن را در خود نمی بیند و اگر هم کسی دست و پائی می زند تا کاری انجام دهد جز رسوائی برایش ثمری ندارد.

اين عجز و درماندگى، خود بزرگ‌ترين دليل و روشن‌ترين گواه بر وحى بودن قرآن مى‌باشد و ثابت مى‌كند كه آوردن كتابى مثل قرآن از دايره قدرت بشر بيرون و از حد امكان او خارج است.

قرآن معجزه جاودان

تنها راه شناخت انبياء معجزه مى‌باشد و چون نبوت پيامبران گذشته به دوران معين و محدودى اختصاص داشت، دوران معجزه آنان نيز طبعا كوتاه و محدود و تنها براى مردم آن دوران بوده است...

ولى يك شريعت و نبوت جاودانى بايد داراى يك معجزه جاويد نيز باشد زيرا معجزه اگر محدود و منحصر به يك زمان گردد، مردم ازمنه و اعصار آينده نمى‌توانند آن را با چشم خود درك نمايند و اخبار و نقل‌هاى متواتر نيز در اثر مرور زمان ممكن است، از بين برود و يا لااقل در اثر عوامل مختلف ترديدهايى به وجود آيد...

به همين دليل است كه گفتيم: نبوت جاودانى، معجزه جاودانى مى‌خواهد كه هميشه دليل بر صدق چنين نبوت گردد و خداوند قرآن مجيد را به همين منظور نازل نموده است كه معجزه جاويد براى نبوت جاودانه خاتم پيامبران باشد، همان طور كه حجت و دليل بر گذشتگان بود، بر آيندگان نيز گواه روشن و وسيله اتمام حجت گردد.

و از همه آنچه گفته شد، چنين بدست می آید که: اولاً قرآن بر تمام معجزاتى كه پيامبران گذشته و همچنين بر ديگر معجزات خود پيامبر اسلام تفوق و برترى دارد، زيرا قرآن معجزه جاودانى است كه اعجاز آن در طول قرن‌ها براى تمام مردم جهان خود را نشان داده، يكه‌تاز صحنه مبارزه و مسابقه كرده تا دامنه رستاخيز نيز بى‌رقيب و يكه‌تاز خواهد ماند.

و دیگر این که دوران شرايع و قوانين گذشته به پايان رسيده است، به دليل اين كه معجزات آن شرايع كه شاهد و گواه صدق آن‌ها بود، منقطع و زمان آن‌ها پايان رفته است.

وجوه اعجاز قرآن

يكى از آياتى كه بر عموم قرآن تحدى كرده، آيه: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلى‌ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ، لايَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»(سوره الاسراء/ آيه 88) است كه ترجمه ‌اش گذشت، اين آيه در مكه نازل شده و در عموميت تحدى آن جاى شك براى هيچ عاقلى نيست.

اگر تحدي هاى قرآن تنها در خصوص بلاغت و عظمت اسلوب آن بود، ديگر نبايد از عرب تجاوز مي كرد و تنها بايد عرب را تحدى كند، كه اهل زبان قرآنند، آن هم نه كردهاى عرب كه زبان شكسته‌اى دارند بلكه عرب هاى خالص جاهليت و آنها كه هم جاهليت و هم اسلام را درك كرده‌اند، آن هم قبل از آن كه زبانشان با زبان ديگر اختلاط پيدا كرده و فاسد شده باشد و حال آن كه مى‌بينيم سخنى از عرب آن هم با اين قيد و شرط ها بميان نياورده و در عوض روى سخن بجن و انس كرده است، پس معلوم مي شود معجزه بودنش تنها از نظر اسلوب كلام نيست.

و همچنين غيربلاغت و جزالت اسلوب، هيچ جهت ديگر قرآن به تنهايى مورد نظر نيست و نميخواهد بفهماند تنها در فلان صفت معجزه است مثلا در اين كه مشتمل بر معارفى است حقيقى و اخلاق. فاضله و قوانين صالحه و اخبار غيبى و معارف ديگرى كه هنوز بشر نقاب از چهره آن بر نداشته معجزه است، چون هر يك از جهات را يك طائفه از جن و انس مى‌فهمند، نه همه آنها پس اين كه بطور مطلق تحدى كرد، (يعنى فرمود: اگر شك داريد مثلش را بياوريد) و نفرمود كتابى فصيح مثل آن بياوريد و يا كتابى مشتمل بر چنين معارف بياوريد، مى‌فهماند كه قرآن از هر جهتى كه ممكن است مورد برترى قرار گيرد برتر است، نه يك جهت و دو جهت.

بنابراين قرآن كريم هم معجزيست در بلاغت، براى بليغ‌ترين بلغاء و هم آيتى است فصيح، براى فصيح‌ترين فصحاء و هم خارق العاده‌ايست براى حكماء در حكمتش و هم سرشارترين گنجينه علمى است معجزه‌آسا براى علماء و هم اجتماعى‌ترين قانونى است معجزه‌آسا براى قانون، و سياستى است بديع و بى سابقه براى سياستمداران و حكومتى است معجزه براى حكام و خلاصه معجزه‌ايست براى همه عالميان در حقايقى كه راهى براى كشف آن ندارند، مانند امور غيبى و اختلاف در حكم و علم و بيان.

از اينجا روشن مي شود كه قرآن كريم دعوى اعجاز، از هر جهت براى خود مى‌كند، آنهم اعجاز براى تمامى افراد جن و انس، چه عوام و چه خواص، چه عالم و چه جاهل، چه مرد و چه زن، چه فاضل متبحر و چه مفضول.

اینک به برخی از جنبه های اعجاز قرآن کریم اشاره می شود:

اعجاز قرآن از نظر معارف عقلى و فلسفى

قرآن مجيد اين مطلب را در آيات متعدد و به صراحت بيان مى‌كند كه محمد اُمّى و درس نخوانده است... ولى با اين كه رسول خدا صلی الله علیه و آله درس نخوانده، سوادى ياد نگرفته بود كتابى آورد كه مالامال از معارف عقلى و دقايق علمى و فلسفى است... و اين خود از بزرگ‌ترين جنبه‌هاى اعجاز قرآن مجيد است.

اعجاز در هماهنگى قرآن

دومين جنبه اعجاز قرآن هماهنگى كامل و نظم و انسجام حاكم در آيات قرآن است، يعنى كوچك‌ترين اختلاف و تناقضى در ميان آيات و مفاهيم آن وجود ندارد...

قرآن مجيد در تمام شئون و امور زندگى انسان‌ها به طور وسيع و دامنه‌دار وارد شده، در اين موارد سخن گفته و تشريع و قانون گذارى نموده است، با اين حال كوچك‌ترين اختلاف و تناقض در آن مشاهده نشده است و در سرتاسر اين مباحث از دايره عقل و خرد به دور نرفته است.

اخبار غيبى در قرآن

آیات در این مورد، بعضى درباره داستان هاى انبياء گذشته و امت هاى ايشان است، مانند آيه: «تِلْكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ، نُوحِيها إِلَيْكَ، ما كُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَلا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هذا»؛ اين داستان از خبرهاى غيب است كه ما به تو وحى مى‌كنيم و تو خودت و قومت هيچ يك از آن اطلاع نداشتيد.

و آيه: «ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ، وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ»؛ اين سرگذشت يوسف از خبرهاى غيبى است كه ما به تو وحى مى‌كنيم، تو خودت در آن جريان نبودى و نديدى كه چگونه حرف‌هاى خود را يكى كردند تا با يوسف نيرنگ كنند.

و آيه: «ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ، نُوحِيهِ إِلَيْكَ، وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ، أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ؟ وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ، إِذْ يَخْتَصِمُونَ»؛ اين از خبرهاى غيبى است كه ما به تو وحى مى‌كنيم وگرنه تو آن روز نزد ايشان نبودى كه داشتند قرعه‌هاى خود مى‌انداختند كه كدامشان سرپرست مريم شود و نيز نبودى كه چگونه بر سر اين كار با هم مخاصمه مى‌كردند.

و آيه: «ذلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ»؛ اينست عيسى بن مريم آن قول حقى كه در او شك مى‌كنند.

و آياتى ديگر و يك قسمت ديگر درباره حوادث آينده است، مانند آيه: «غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ، وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ»؛ سپاه روم در سرزمين پائين‌تر شكست خوردند، ولى هم ايشان بعد از شكستشان بزودى و در چند سال بعد غلبه خواهند كرد.

و آيه: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ، لَرادُّكَ إِلى‌ مَعادٍ»؛ آن خدايى كه قرآن را نصيب تو كرد، بزودى تو را بدانجا كه از آنجا گريختى يعنى به شهر مكه برمى‌گرداند.

و آيه: «لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ، إِنْشاءَ اللَّهُ آمِنِينَ، مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ، وَ مُقَصِّرِينَ لاتَخافُونَ»؛ بزودى داخل مسجدالحرام مي شويد، انشاءاللَّه در حالى كه سرها تراشيده باشيد و تقصير كرده باشيد و در حالى كه هيچ ترسى نداشته باشيد.

و آيه: «سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ، إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلى‌ مَغانِمَ لِتَأْخُذُوها، ذَرُونا نَتَّبِعْكُمْ»؛ بزودى آنها كه از شركت در جهاد تخلف كردند، وقتى براى گرفتن غنيمت روانه مي شويد، التماس خواهند كرد: كه اجازه دهيد ما هم بيائيم.

و آيه: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»؛ و خدا تو را از شر مردم حفظ مى‌كند.

و آيه: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ»؛ بدرستى كه ما خودمان ذكر را نازل كرده‌ايم و خودمان نيز به طور مسلم آن را حفظ خواهيم كرد. و آيات بسيارى ديگر كه مؤمنين را وعده‌ها داده و همان طور كه وعده داد تحقق يافت و مشركين مكه و كفار را تهديدها كرد و همان طور كه تهديد كرده بود، واقع شد.

و از اين باب است آيات ديگرى كه درباره امور غيبى است، نظير آيه: «وَ حَرامٌ عَلى‌ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها، أَنَّهُمْ لايَرْجِعُونَ، حَتَّى إِذا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ، وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ، وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ، فَإِذا هِيَ شاخِصَةٌ أَبْصارُالَّذِينَ كَفَرُوا يا وَيْلَنا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذا بَلْ كُنَّا ظالِمِينَ»؛ ممكن نيست مردم آن شهرى كه ما نابودشان كرديم و مقدر نموديم كه ديگر بازنگردند، اين كه بازگردند مگر وقتى كه راه ياجوج و ماجوج باز شود، در حالى كه از هر پشته‌اى سرازير شوند و وعده حق نزديك شود كه در آن هنگام ديده آنان كه كافر شدند از شدت تحير بازمي ماند و مي گويند: واى بر ما كه از اين آتيه خود در غفلت بوديم بلكه حقيقت مطلب آنست كه ستمگر بوديم.

و آيه: «وَعَدَاللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ، وَ عَمِلُواالصَّالِحاتِ، لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ خدا كسانى از شما را كه ايمان آوردند، و عمل صالح كردند، وعده داد: كه بزودى ايشان را جانشين در زمين كند.

و آيه: «قُلْ: هُوَ الْقادِرُ عَلى‌ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِكُمْ»؛ بگو خدا قادر است بر اين كه عذابى از بالاى سر بر شما مسلط كند.

باز از اين باب است آيه: «وَأَرْسَلْنَا الرِّياحَ لَواقِحَ»؛ ما بادها را فرستاديم تا گياهان نر و ماده را تلقيح كنند.

و آيه: «وَأَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ شَيْ‌ءٍ مَوْزُونٍ»؛ و رويانديم در زمين از هر گياهى موزون كه هر يك وزن مخصوص دارد.

و آيه: «وَالْجِبالَ أَوْتاداً»؛ آيا ما كوه‌ها را استخوان‌بندى زمين نكرديم.

كه اين گونه آيات از حقايقى خبر داده كه در روزهاى نزول قرآن در هيچ جاى دنيا اثرى از آن حقايق علمى وجود نداشته و بعد از چهارده قرن و بعد از بحث‌هاى علمى طولانى بشر موفق بكشف آنها شده است.

اعراب قرآن

دانش اعراب به ویژه اعراب قرآن از دامن قرآن کریم برخاسته و تاریخ آن به دوره پس از نزول قرآن کریم باز می‌گردد.با در نظر گرفتن معنای لغوی و اصطلاحی اعراب علاوه براینکه بین آنها رابطه ای برقرار است؛ اما تمایزی جدی نیز وجود دارد؛ اولا براساس معنای لغوی، اعراب وصف گوینده سخن است ؛ اما بنابر معنای اصطلاحی، اعراب وصف واژگان است پس از آنکه در متن جمله قرار گرفته و با کلمات پیش از خود ترکیب شود، ازاین‌رو در بیان اعرابِ یک واژه یا جمله به بیان گوینده یعنی طرز ادای کلمات توجه نمی‌شود. ثانیاً، بنا به تعریف اصطلاحی، فعلها مبنی و حروف دارای اعراب نیست، در حالی که همه کلمات از اعراب به معنای لغوی برخوردار است. ثالثاً، در معنای اصطلاحی، اعراب منحصر به صدای آخر کلمات خواهد بود؛ اما مطابق با معنای لغوی همه حروف کلمه دارای وصف اعراب است.با بررسی تاریخچه و تطور اعراب و همچنین مکاتب و دیدگاههای نحوی دانشمندان و مفسران پیشین برمی‌آید که حجم فراوانی از اختلاف موجود در نحو و اعراب آیات قرآن معلول نوع تحلیل صاحب نظران بوده است. در اهمیت دانش اعراب بین مفسرین و صاحب نظران دو دیدگاه وجود دارد که البته چندان ناسازگاری بین آنها دیده نمی شود. گروهی بر ضرورت آشنایی با مباحث نحوی قرآن و اعراب پیش از ورود به تفسیر آیات تأکید کرده‌اند. و عده ای دیگر، اعراب را فرع بر فهم معنا دانسته و معتقدند مُعرِب ابتدا باید معنا و فهم صحیحی از آیات به دست آورد. سپس بر طبق معنا اعراب آیه را بیان کند.

واژه شناسی

اعراب از ماده (ع ر ب) است. ازهری اعراب و تعریب هر دو را به معنای روشن و آشکار ساختن دانسته است.به معنای روشن ساختن کلام برای مخاطب، به‌گونه‌ای که خطایی در آن نباشد نیز به‌کار رفته است.برای این واژه در لغت و حدیث معانی و کاربردهای دیگری نیز گزارش شده و گاه پیوند و رابطه‌هایی میان آنها و اصطلاح «اعراب قرآن» بیان شده است.

در اصطلاح ادبا نیز اختلافهایی در تعریف آن دیده می‌شود؛ ابن هشام می‌گوید:اعراب اثر ظاهر یا مقدّری است که عاملِ موجود در جمله، آن اثر را در آخر اسم متمکن و فعل مضارع جلب می‌کند. صبان نیز گفته است:اعراب در اصطلاح به دو معناست:برخی همچون ابن مالک اعراب را پدیده‌ای لفظی دانسته‌اند که عبارت است از حرکت، حرف، سکون یا حذفی که در آخر کلمه ظاهر می‌شود تا مقتضای عامل را بیان کند.او این نظر را به محققان نسبت می‌دهد؛ اما بیشتر دانشمندان آن را پدیده‌ای معنوی دانسته‌اند که حرکات دلیل بر آن است.

افزون بر این در آثار دانشمندان گاه اعراب در مقابل «بناء» به‌کار رفته است که سه تعریف پیشین نیز به این مصطلح ناظر است. اسم و فعلی را که اعراب ظاهری یا مقدر می‌گیرد «معرَب» می‌نامند و در مقابل آن اسم و فعلی که در وضعیتهای گوناگون هیچ‌گونه تغییر حرکتی در آن رخ ننماید «مبنی» نامیده می‌شود. بنابراین اصطلاح همه اسمها معرَب نخواهند بود؛ اما در اصطلاح متأخران و معاصران اعراب معنای دیگری نیز به خود گرفته که عبارت است:از تعیین نقش و جایگاه کلمه در جمله و تعیین نقش جمله در واحدی بزرگتر.

بر طبق این اصطلاح همه اسمها، معرب و مبنی و در مواردی جمله‌ها نیز دارای اعراب است. با این تفاوت که اعراب اسم معرب ظاهری یا تقدیری، اما اعراب اسم مبنی و جمله محلی خواهد بود. در زبان فارسی از این معنای اعراب گاه به «ترکیب» و در کنار تجزیه (تجزیه و ترکیب) نام برده می‌شود، که در تجزیه مقصود بیان نقش و حالتهای صرفی کلمه و در ترکیب مقصود بیان نقش و جایگاه اعرابی کلمه در جمله است.

در اینجا گرچه میان معنای لغوی و اصطلاحی اعراب می‌توان رابطه نشان داد؛ اما تمایزی جدی نیز وجود دارد؛ اولا براساس معنای لغوی، اعراب وصف گوینده سخن است (مثلاً گفته می‌شود:گوینده مُعْرِب)؛ اما بنابر معنای اصطلاحی، اعراب وصف واژگان است (یعنی کلمه مُعرَب است) پس از آنکه در متن جمله قرار گرفته و با کلمات پیش از خود ترکیب شود، ازاین‌رو در بیان اعرابِ یک واژه یا جمله به بیان گوینده یعنی طرز ادای کلمات توجه نمی‌شود. ثانیاً، بنا به تعریف اصطلاحی، فعلها مبنی و حروف دارای اعراب نیست، در حالی که همه کلمات از اعراب به معنای لغوی برخوردار است. ثالثاً، در معنای اصطلاحی، اعراب منحصر به صدای آخر کلمات خواهد بود؛ اما مطابق با معنای لغوی همه حروف کلمه دارای وصف اعراب است. در پاره‌ای از روایات منقول از پیامبر(صلی الله علیه وآله) یا برخی صحابه، به همان معنای لغوی اعراب قرآن سفارش شده است.

در روایتی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده است:«اعربوا القرآن و التمسوا غرائبه» که مراد از اعراب قرآن تلفظ صحیح و واضح الفاظ آن به نظر می‌رسد؛ اما سیوطی اعراب در این حدیث را به معنای فهم معنای الفاظ قرآن دانسته است؛ نیز در روایتی دیگر منقول از پیامبر(صلی الله علیه وآله) به اعراب در کلام سفارش شده است تا مقدمه‌ای برای اعراب قرآن باشد:«:أعرِبُوا الكلامَ كي تُعرِبُوا القُرآنَ» که بی‌تردید مراد از آن تلفظ صحیح و واضح کلمات است که هم می‌تواند به تلفظ صحیح حرکت آخر کلمات مربوط باشد و هم تلفظ درست همه حروف و صداهای حروف یک کلمه.

به هر روی در این جا همان معنای عام اعراب قرآن که به بیان نقش کلمات در جمله می‌پردازد مورد نظر است.

انواع و علایم اعراب

اعراب دارای ۴ نوع و دو نوع آن (نصب و رفع) مشترک میان اسم و فعل است:یک نوع مختص به اسم (جرّ) و یک نوع نیز مختص به فعل است (جزم)؛ همچنین اعراب شکلها و علایم گوناگونی دارد. عالمان نحو، اعراب را به دو شکل اصلی و فرعی تقسیم کرده‌اند:علامتهای اصلی اعراب عبارت‌اند از:ضمّه برای رفع، فتحه برای نصب، کسره برای جرّ و سکون برای جزم. علامتهای فرعی دارای گونه‌های مختلف به شرح ذیل است:

۱. الف در اسمهای تثنیه، واو در اسمهای جمع مذکر سالم و اسمای ستّه و نون در ۷ فعل مضارع یعنی دو صیغه جمع مذکر، ۴ صیغه تثنیه و مفرد مؤنث مخاطب (افعال خمسه)، نقش ضمه و علامت رفع دارد.

۲. یاء در اسمهای تثنیه و جمع مذکر سالم و الف در اسمای ستّه و کسره در جمعهای مؤنث سالم و حذف نون در ۵ فعل مضارعِ یاد شده، به جای فتحه نقش اعراب نصب را ایفا می‌کند.

۳. یاء در اسمهای تثنیه و جمع مذکر سالم و اسمای ستّه و فتحه در اسمهای غیر منصرف به جای کسره نقش اعراب جر را ایفا می‌کند.۴. سکون در ۵ صیغه فعل مضارع صحیح، حذف لام الفعل در همان صیغه‌ها از فعل ناقص و حذف نون در صیغه‌های تثنیه، جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب علامت جزم است.تاریخچه و تطور اعراب

قرآن کریم به زبان عربی و از ویژگیهای این زبان آن است که غالباً حرکات اعرابی نقش اصلی را در تفاهم و بیان معنا و مقصود گوینده بر عهده دارد، به‌گونه‌ای که هرگونه تغییر در اعراب به تغییر در معنای جمله می‌انجامد، ازاین‌رو اعراب در حقیقت وصف بیان و زبان گوینده عربی است و به طور طبیعی باید همزاد زبان عربی بوده باشد؛ اما بدیهی است که دانش اعراب به ویژه اعراب قرآن از دامن قرآن کریم برخاسته و تاریخ آن به دوره پس از نزول قرآن کریم باز می‌گردد.

بر پایه روایات اسلامی نخستین بار علایم اعرابی، در قرآن کریم به‌کار رفته است. ابوالاسود دئلی (م. ۶۹ ق.) با کمک یحیی بن یعمر آغازگر اعراب گذاری قرآن کریم بوده است. در نخستین اعراب گذاری که بسیار ساده و ابتدایی بود برای نشان دادن اعراب از نقطه استفاده شد، به این صورت که به علامت نصب نقطه‌ای در بالای حرف پایانی و برای جرّ نقطه‌ای در زیر آن حرف و برای رفع نقطه‌ای در جلو آن حرف و برای نشان دادن تنوین نصب و رفع و جرّ از دو نقطه و البته با رنگی متفاوت از رنگ خطوط قرآن کریم استفاده می‌شد.از جزئیات اعراب گذاری به دست ابوالاسود آگاهی بیشتری در دست نیست و مشخص نشده که آیا در این اقدام، ابوالاسود تنها به اسمهای معرب و متمکن نقطه‌های اعرابی می‌داده یا برای نشان دادن حرکت آخر فعلها، اسمهای مبنی و حتی حروف نیز از این علامت استفاده می‌کرده است؟ به هر جهت غرض ابوالاسود، بر طبق همان روایات، پیشگیری از خطای نو مسلمانان در قرائت قرآن کریم بوده است که در برخی موارد تغییر در اعراب قرآن کریم به برداشت معنایی ناصواب از آیات می‌انجامیده است.

علامتهای اعرابی (به شکل نقطه) بعد از حدود یک قرن به دست خلیل بن احمد فراهیدی (م. ۱۷۵ ق.) به صورت شکلهای مختلف درآمد. خلیل به جای نقطه برای نصب، مستطیلی در بالای حرف، و برای جرّ مستطیلی در زیر حرف و برای ضمّه واو کوچک بر روی حرف ابداع کرد و برای هر یک از تنوینها شکل مشابهی روی همان شکل اول نهاد. سپس به تدریج این اَشکال افزون بر نشان دادن اعراب کلمه برای نشان دادن حرکت سایر حروف کلمه نیز به‌کار رفت.تا این زمان (نیمه دوم قرن دوم هجری) غرض از اعراب گذاری قرآن قرائت صحیح قرآن کریم به همان شکل منقول از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و برداشت معنایی صحیح از آیات بوده است، با این حال اختلاف در اعراب به صورت محدود میان استادان قرائت\* وجود داشته و اختلافهایی را در تفسیر برخی آیات قرآن در پی داشته است.

در نیمه دوم قرن دوم هجری به تدریج با تحولی در اعراب قرآن کریم مواجه می‌شویم که از آن به بعد دانشمندان قرائت و استادان نحو عربی همچون عبدالله بن ابی اسحاق، ابوعمرو بن العلاء، عیسی بن عمر ثقفی، یونس بن حبیب و خلیل بن احمد به تحلیل و تبیین نقشهای کلمات در جمله‌ها و آیات قرآن کریم پرداختند. برجسته‌ترین دانشمند در این دوره سیبویه است. وی در اثر یگانه‌اش الکتاب که نخستین کتاب موجود نحو عربی است در ضمن تدوین قواعد نحو به تبیین و تحلیل نقش کلمات به ویژه نقشهای نحوی کلمات قرآن پرداخته است. سیبویه در الکتاب به حدود ۴۱۳ آیه قرآن کریم در مباحث گوناگون نحوی استشهاد کرده است.

با ظهور سیبویه و تألیف الکتاب، مکتب نحو بصره شکل گرفت. از ویژگیهای بارز مکتب نحو بصره، قانونمند کردن قواعد نحو و روی آوردن به قیاس در نحو عربی بود. اثر این رویکرد به دانش نحو، راه یافتن تأویل و توجیه بیشتر در تحلیل نحوی آیات، منضبط شدن قواعد نحو، محدودتر شدن دامنه قواعد و در نتیجه سهل‌تر شدن فراگیری آن قواعد بود. در مقابل این مکتب، مکتب نحو کوفه به پیشوایی کسایی (م. ۱۸۹ ق.) پدید آمد. ویژگی مکتب نحو کوفه را توجه بیشتر به نقل و سماع و فاصله گرفتن از قیاس معرفی کرده‌اندو این سبب شده بود در این مکتب ظواهر آیات قرآن در بسیاری از موارد ملاک تدوین قواعد نحو قرار گیرد؛ اما پیروان مکتب نحو کوفه از گرایش به تأویل و قیاس در ساخت قواعد نحو به طور کامل دوری نگزیدند. با این حال به‌رغم توجه عمیق مکتب نحو کوفه به سماع، نحو بصره از اعتبار بیشتری برخوردار گشت و تقریباً به عنوان نحو معیار، پیروان بیشتری را به خود جلب کرد؛ برای نمونه ابن الانباری که خود از طرفداران مکتب نحو بغداد است در داوری میان آرای اختلافی مکتب بصره و کوفه غالباً به آرای بصریان گرایش دارد. یکی از دلایل پیشتازی نحو بصره و تقدم آن بر نحو کوفه متهم شدن نحو کوفه به استناد و استدلال به لهجه‌های غیر فصیح بود.در همین زمان قرآن کریم محور اصلی مباحث نحو عربی بود و کتابهایی با عنوان معانی القرآن و اعراب القرآن دربرگیرنده آرای نحوی مفسران بود. در اواسط سده سوم هجری شاهد ظهور مکتب نحو بغداد هستیم که تلفیقی از دو مکتب نحو بصره و کوفه است و در حقیقت باید آن را حد اعتدال این دو مکتب دانست که دانشمندانی چون ابن خالویه، ابن درستویه، ابوعلی فارسی، ابن جنی، زجاج، و زمخشری به آن گرایش داشتند، با این حال هرچه از سده سوم و چهارم هجری دورتر می‌رویم، دانشمندان متأخر به ویژه در حوزه اعراب قرآن به جمع‌آوری آرایی مختلف روی آورده و کمتر به نقد یک رأی و ترجیح رأی دیگر پرداخته‌اند. این نگرش در سرتاسر البیان ابن الانباری و التبیان ابوالبقاء و به صورت محدودتر در مشکل اعراب القرآن مکی بن ابی‌طالب مشاهده می‌شود.

از بررسی مکاتب و دیدگاههای نحوی دانشمندان و مفسران پیشین برمی‌آید که حجم فراوانی از اختلاف موجود در نحو و اعراب آیات قرآن معلول نوع تحلیل صاحب نظران بوده است. به نظر می‌رسد این دانشمندان بیش و پیش از هرچیز درصدد به دست دادن فهم درستی از آیات قرآن منطبق با قواعد زبان بوده‌اند، ازاین‌رو هر یک به نوعی به تحلیل ادبی آیه می‌پرداختند. این تحلیلها غالباً در معنای آیه تغییری جدی ایجاد نمی‌کرد؛ اما به تدریج منشأ تنوع قواعد نحو و اعراب شد. اختلاف در جواز عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار، و عطف بر ضمیر مرفوع بدون تأکید آن با ضمیر منفصل، مبنی بودن فعل امر، عمل «اِن» مخففه، اختلاف در رافع مبتدا و خبر، معانی «اَنْ»، معانی «اذا» و اختلاف در جواز یا عدم جواز ورود آن بر جمله اسمیه، اختلاف در عمل حروف مشبهه بالفعل و «ما»ی نافیه نسبت به خبر، جواز یا عدم جواز فاعل قرار گرفتن جمله و دهها مسئله دیگر از جمله نمونه‌ها و شواهد این نظر است. گفتنی است که منشأ بخشی از اختلاف نظرها در عوامل اعرابی نیز ابتدایی بودن طرح برخی قواعد و عدم جامعیت آنها بوده که با رشد و کمال تدریجی قواعد، دیدگاهها درباره اعراب برخی کلمات نیز تغییر یافته است. اهمیت اعراب قرآن

مفسران بر ضرورت آشنایی با مباحث نحوی قرآن و اعراب که روح کلام عربی است،پیش از ورود به تفسیر\* آیات تأکید کرده‌اند و هیچ مفسری در اهمیت نقش آن در تفسیر تردید نکرده است.طبرسی برترین علم از علوم قرآن را اعراب قرآن معرفی کرده است، زیرا هر بیانی به آن نیازمند و آن کلید گشودن معنای الفاظ و بدون آن آگاهی از مراد خدا ناممکن است. سمین حلبی علم اعراب را نخستین دانش از میان ۵ علم مؤثر در فهم قرآن می‌شمارد.

به‌رغم تأکید مفسران بر نقش و تأثیر اعراب در فهم و تفسیر قرآن، ابن هشام در باب پنجم مغنی و به دنبال او زرکشی و سیوطی با ذکر شواهدی متعدد اعراب را فرع بر فهم معنا دانسته و معتقدند مُعرِب ابتدا باید معنا و فهم صحیحی از آیات به دست آورد. سپس بر طبق معنا اعراب آیه را بیان کند. ( => ادامه مقاله، شرایط اعراب)

اما به نظر می‌رسد میان این دو دیدگاه ناسازگاری نیست، زیرا از یک سو هر یک از این دو دیدگاه به نحو جزئی و نه کلی صحیح است؛ یعنی در حالی که در موارد بی‌شماری فهم صحیح آیه بر نوع اعراب آن مبتنی است، موارد فراوانی نیز یافت می‌شود که اعراب، مبتنی بر دریافت معنا و فرع آن است و این به سبب ویژگی زبان عربی به ویژه زبان قرآن و نظم دقیق و حساب شده آن است که در بسیاری موارد به آیات، قابلیت وجوه نحوی و اعرابی گوناگون می‌دهد و مطابق با هر ترکیب و تحلیل، معنایی متناسب برداشت می‌شود. این ویژگی آیات قرآن (قابلیت داشتن برای چند ترکیب و اعراب) از دشواریهای پیش روی مفسران در فهم قرآن است که ارائه راهکاری جدی برای مواجهه با آن می‌طلبد، چنان‌که آنچه تاکنون تحت عناوین و قواعد نحوی و اعرابی برای حل این دشواری پیشنهاد شده به دلیل استثناها و تخصیصهایی که به آنها خورده است هرگز نتوانسته این مشکل را از پیش روی مفسر بردارد و همین مسئله از عوامل اختلاف دیدگاههای فقهی و کلامی میان فرق اسلامی و فقها بوده است، به علاوه آنکه این امر وسیله‌ای جهت متهم شدن فرقه‌های اسلام به تفسیر به رأی بوده است.

اعراب و دانش نحو

بدیهی است که اِعراب از عناصر علم نحو و دستور زبان است و میان این دو دانش رابطه‌ای عمیق و دوسویه است[۳۲]، با این حال در گذشته گاه این دو اصطلاح به جای یکدیگر به‌کار می‌رفته است.[۳۳] در حقیقت علم نحو راه آشنایی با اعراب است و به گفته ابوحیان اعراب از علم نحو گرفته می‌شود، به همین دلیل او علم نحو را دومین علم مورد نیاز مفسر دانسته است.[۳۴] سیوطی نیز دومین علم از ۱۵ علم مورد نیاز مفسر را علم نحو دانسته و آن را زمینه‌ساز آشنایی با اعراب معرفی کرده است، زیرا نحو درباره انواع اعراب بحث می‌کند و با تغییر اعراب کلمه، معنای آن در جمله دگرگون می‌شود.[۳۵]

اعراب و دانش صرف

علم صرف که درباره بنای کلمات و صیغه‌های گوناگون آن بحث می‌کند نیز گرچه با اعراب قرآن رابطه دارد؛ اما این رابطه نسبت به علم نحو ضعیف‌تر است. این رابطه سبب شده در گذشته و حال در کتابهای اعراب القرآن کم و بیش از جایگاه و نقش صرفی کلمات نیز بحث شود. زرکشی به نقل از ابن فارس درباره اهمیت علم صرف آورده که هرکس با علم صرف آشنا نباشد بخش قابل توجهی از فهم زبان و لغت عربی را از دست داده است. برای مثال معنای فعل «وجد» برای ما مبهم است؛ اما با توجه به صرف آن و شناسایی مصدر آن معنایش روشن می‌شود؛ «وجد، یجد، وجداناً» به معنای یافتن و «وجد، یجد، موجدةً» به معنای دارا و غنی شدن و «وجد، یجد، وجداً» به معنای به خشم آمدن است.[۳۶] زمخشری تفسیری انحرافی و نادرست از آیه «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ۖ» (اسراء/۱۷،۷۱) معرفی کرده است که می‌گوید:«امام» جمع اُمّ است و در روز قیامت مردم به مادرانشان نسبت داده می‌شوند و نه پدرانشان. وی با تأکید بر اینکه جمع امّ «امهات» است منشأ این تفسیر نادرست را جهل مفسر به علم صرف می‌داند.[۳۷] نیز برخی مفسران فعل «کدنا» در آیه «كَذَٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ ۖ» (یوسف/۱۲، ۷۶) را از «کاد یکاد» گرفته و آن را استثنائاً به معنای «اردنا» دانسته‌اند[۳۸]، در حالی که این فعل از «کاد یکید» است. ابن هشام[۳۹] و زرکشی[۴۰] نمونه‌های متعددی از برداشت ناصواب دانشمندان و نوآموزان نحو از شکل صرفی کلمات را نشان داده‌اند. نمونه‌ای از آیات دال بر ارتباط علم صرف با اعراب، آیه ۶ قلم/۶۸ است:«بِأَييِّكُمُ الْمَفْتُونُ» اگر «مفتون» را اسم مفعول و به معنای مجنون بدانیم می‌توان آن را خبر و «بِأَييِّكُمُ» را مبتدا قرار داد؛ اما اگر «مفتون» مصدر و به معنای جنون باشد، در این صورت مبتدای مؤخر است و«بِأَييِّكُمُ» به معنای «فی ایکم» و خبر خواهد بود؛ یعنی جنون در کدام‌یک از شماست؟[۴۱] نمونه دیگر آیه ۲۸۲ بقره/۲ است:«...وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ» اگر «لَا يُضَارَّ» فعل مجهول تلقی شود، «كَاتِبٌ»نایب فاعل آن است و اگر آن را معلوم فرض کنیم «كَاتِبٌ» فاعل آن خواهد بود و طبق هر فرض معنای خاصی از آیه برداشت می‌شود.[

آیات محکم و متشابه

طبق آیه 7 سوره آل عمران آیات قرآن به دو دسته محکمات و متشابهات تقسیم می شوند. درباره منظور قرآن از آیات محکم و آیات متشابه اقوال فراوانی بیان شده است از جمله اینکه آیات محکم آیاتی هستند که معنای روشن و واضحی از آن فهمیده می شود اما آیات متشابه آیاتی هستند که معانی مختلفی از آن قابل برداشت است. و از این بین معنای درست معنایی است که با آیات محکم هماهنگ است.

آیات محکم و متشابه

مطابق با آیه 7 سوره آل عمران، آيات قرآن کریم به دو دسته محكمات و متشابهات تقسيم مى ‏شود:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ۖ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ»[۱]

اوست آن‏كه اين كتاب را بر تو فروفرستاد. بخشى از آن، آيات محکم است كه اصل و اساس اين كتاب است و بخش ديگر آيات متشابه است. ولی كسانى كه در دل‏هايشان انحرافى هست، و آنان كه در دلشان ميل به باطل است از پى متشابه رفتهاند به انگیزه اینکه در دین فتنه انگیزی کنند و به بهانه جستجو کردن تأويل (خاستگاه) آن. در حالى ‏كه هيچ‏كس جز خدا خاستگاه آنها را نمى ‏داند. و امّا كسانى كه در شناخت معارف الهى پايدارند، مى‏ گويند: ما به قرآن ايمان آورده‏ ايم، زيرا قرآن - چه آيات روشن و استوار آن و چه متشابهاتش- همه از جانب پروردگار ماست. و اين حقيقت را جز صاحبان خرد درنمى‏ يابند.

از این آیه بر می آید که بعضى از آيات، آيات مادر، اساسى و مرجع هستند که معنای صریح و روشن دارند و بخشى ديگر متشابه که اهل فتنه می‌توانند معانی و مراد دیگری غیر معنای حقیقی آنها را دنبال کنند. حال اینکه با توجه به مرجع بودن دسته نخست این آیات نیازمند ارجاع بدانها هستند و نظر استقلالى به آنها انسان را از مسير صحيح فهم قرآن منحرف مى ‏سازد.

معنای لغوی محکم و متشابه

محکم:

حُكْم‏ اصلش منع و بازداشتن براى اصلاح است و به همین جهت لگام و دهانه حيوان را نيز، حكمة ناميده‏ اند.

بنابراين در اين ماده نوعى معناى مانعيّت و نفوذناپذيرى نهفته است. وقتى مى ‏گوييم: قاضى «حكم» كرد؛ يعنى قضيه قبل از حكم او داراى تزلزل بود و پس از حكم، حالت ثبات و استحكام به خود گرفت. «محكم» بودن چيزى بدين معناست كه عامل خارجى نمى ‏تواند در آن نفوذ نمايد.

متشابه:

راغب اصفهانی در مفردات معنای متشابه را اینگونه توضیح می دهد: شُبْهَة: آن است كه چيزى از ديگرى كه ميانشان همسانى و شباهت است، تميز داده نشود، چه این تشابه ازجهت ظاهر باشد و چه از جهت معنى. آيه: «وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً»(سوره بقره/آیه25) (که اشاره به نعمت های بهشتى دارد) يعنى بعضى از آن‏ها به بعضى ديگر، از نظر رنگ نه مزه و حقيقت شبيه است و برخی گفته‏‌اند منظور همانندى در كمال و خوبى است و «تَشابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» (سوره بقره/آیه118). يعنى در گمراهى و جهالت دلهاشان يكسان است.

«يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»‏

2. در زمينه افعال الهى و اعمال انسان‏ها، ظواهر برخى از آيات كه همه چيز را به مشيّت الهى مربوط مى ‏داند، و اين كه اوست كه هدايت مى‏ كند و يا گمراه مى‏ نمايد و ...، باعث انحراف و اشتباه بعضى گرديده كه به جبر قائل گشته‏ اند. مانند:

«فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ»

«يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيراً»

«فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ»

«ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ»

«وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَكُوا»

آراءمختلف درباره دلیل وجود متشابهات درآن رد كرد به راه راست هدايت يافت. پس از آن فرمود: به درستى در اخبار ما متشابه هست مانند متشابه قرآن پس متشابه آن‌ها را به سوى محكم آن‌ها برگردانيد و از خود متشابه پيروى مكنيد كه گمراه مي‌شويد».

چنان كه مشاهده می شود روايات و خاصه خبر اخير صريح است در اين كه متشابه آيه‌ايست كه استقلال در افاده مدلول خود نداشته باشد و به واسطه رد به سوى محكمات روشن خواهد شد، نه اين كه هيچ گونه راهى براى فهم مدلول آن در دسترس نباشد.

تعداد آیات متشابه

برخی سعی نموده اند آیات متشابه قرآن را شمارش کنند. به عنوان نمونه جلال الدین سیوطى آن را بالغ بر ۵۰۰ مورد قاضی عبدالجبار ۸۷۵ مورد و "التمهید فی علوم القرآن" آن را پس از حذف مکررات حدود ۲۰۰ مورد شمرده شده است.اما همانگونه که در روایات امام صادق علیه السلام آمده بود: متشابه چیزی است که بر جاهل به آن اشتباه می‌شود. و این دلالت بر نسبی بودنِ تشابه دارد و برای فردی با فرد دیگر متفاوت خواهد بود.

بلاغت

مطابقت‌ کلام‌ با مقتضای‌ حال‌ مخاطب‌ را «بلاغت» و به کلامی که این خصوصیت را داشته و ساختارهاى گوناگون زبان در موقعیت‌هاى مناسب آن به کار رفته باشد، کلام «بلیغ» می‌گویند. هدف از علم بلاغت، مزیت بخشیدن به سخن یا مصونیت آن از اشتباهات غیر دستورى است.

بلاغت در لغت و اصطلاح

«بلاغت» در لغت، مصدر «ب - ل - غ» به معناى رسیدن است و بلاغت در سخن نیز به معناى رسیدن به هدف مورد نظر در گفتار است.گاه نیز بلاغت به ابلاغ به معناى رساندن تفسیر شده و بلاغت در سخن به رساندن معنا در بهترین ساختار زبانى به نحوى آشکار تعریف مى‌‌شود.

«بلاغت» در مفهوم اصطلاحىِ آن، گاه عنوان یک دانش از شاخه‌‌هاى علوم ادبى زبان عربى است و گاه بسان اصطلاح «بلیغ» در وصف‌‌ گونه خاصى از سخن یا گوینده آن به کار مى‌‌رود.

دانش بلاغت از دانش هاى کاربردى به شمار مى‌‌رود که هدف از آن مزیت بخشیدن به سخن یا مصونیت آن از اشتباهات غیر دستورى است که گاه به شیوه بیان معانى و گاه به شیوه هماهنگى سخن با موقعیت بیان آن و گاه به شیوه گزینش کلمات مربوط مى‌‌شود. این سه شاخه به ترتیب در دانش هاى بیان، معانى و بدیع بحث مى‌‌شوند.

سخن بلیغ آن است که افزون بر ویژگى «فصاحت»، ساختارهاى گوناگون زبان در موقعیت هاى مناسب آن به کار رفته باشد؛ براى مثال در مکان مناسب از تأکید، تکرار، گزیده‌‌گویى و زیاده‌‌گویى و ... استفاده شده باشد.

بنابراین ویژگى، بلاغت به واژگان مفرد نسبت داده نمى‌‌شود و تنها ترکیبها و عبارات را شامل مى‌‌شود، در حالى که ویژگى فصاحت به کلمه نسبت داده مى‌‌شود. کلمه فصیح آن است که حروف آن تناسبى آوایى داشته و استعمال آن در معناى مورد نظر نامأنوس نباشد و ساختار صرفى آن مطابق با قواعد ساخت کلمات در زبان عربى باشد.

تاریخچه فن بلاغت

اصل و منشاء بلاغت، به ادب عرب برمی‌گردد و به شدت تحت تاثیر آن است. در قرون دوم و سوم هجری، علما و ادبای عرب در زمینهٔ اعجاز قرآن و بلاغت آن به تحقیق و بررسی پرداختند؛ از همین جا بود که دیباچه علم بلاعت گشوده شد. از آن پس ادیبانی که بیشتر ایرانی بودند به تألیف کتاب‌های متعدد در این زمینه پرداختند. این علم بعدها از طریق ترجمه کتاب «هنر شاعری» اثر ارسطو، فیلسوف یونانی، با عقاید و آرای دیگر فیلسوفان یونانی نیز آمیخته شد.

کار تالیف کتاب‌های مربوط به بلاغت در زبان فارسی از اواخر قرن پنجم شروع شد. از جمله این کتاب‌ها، «المعجم فی معاییر اشعار العجم» تألیف شمس قیس رازی؛ «ترجمان البلاغه» تألیف محمد بن عمر رادویانی؛ «حدائق السحر فی دقایق الشعر» تالیف رشید الدین وطواط و ... می باشد.

علم بلاغت در ادبیات غرب، از یونان باستان شروع شد. ارسطو بلاغت را هنر کشف و کاربرد وسایلی می‌دانست که برای ترغیب و تهییج شنونده مفید واقع شود. علاوه بر ارسطو، چند تن دیگر از جمله سیسرون و کوئین تیلین، خطیب قرن اول میلادی، کتاب‌هایی در زمینه بلاغت در خطابه نوشته‌اند. در نیمۀ دوم قرن بیستم، بار دیگر اصول بلاغت ارسطویی رواج یافت و این اصول، هم در مورد نگارش مورد توجه واقع شد و هم برای شناخت عناصر رمان‌ها و شعرها.

بلاغت قرآن

قرآن کریم خود را «کتاب مُبین» که زبانش عربى است، معرفى مى‌‌کند: «والکتبِ المُبین \* اِنّا جَعَلنهُ قُرآناً عَرَبیـًّا لَعَلَّکم تَعقِلون» (سوره زخرف، ۲ـ۳). منظور از این تعبیر، اشاره به ویژگى فصاحت و بلاغت در قرآن دانسته شده است.

تعبیر «بِلِسان عَرَبىّ مُبین» در آیه ۱۹۵ سوره شعراء نیز به فصاحت و اعجاز بیانى قرآن تفسیر شده است.تأکید قرآن بر تعبیر «عربى مبین» از نظر برخى مفسران، نشان از برترى زبان عربى از جهت گویایى و رسایى دارد و وجه انتخاب آن به عنوان زبان قرآن از همین روست گرچه خداوند در بیانى عام، زبان هر پیامبر و کتابش را زبان قوم وى معرفى کرده (سوره ابراهیم، ۴) که بنا به اعتقاد برخى مى‌‌تواند دلیلى بر نبود ویژگى خاصى در زبان عربى براى انتخاب آن به عنوان زبان قرآن‌‌ باشد.

ویژگى «مبین» در دسته‌‌اى دیگر از آیات در سیاق نفى برخى اتهامات کافران آمده است؛ براى نمونه در پاسخ به اتهام اخذ قرآن از برخى آگاهان به کتابها و ادیان گذشته، زبان این افراد را «اعجمى» معرفى کرده و با وصف کردن قرآن به «عربى مبین» آن را دلیلى بر نادرستى این ادعا شمرده است: «و‌‌لَقَد نَعلَمُ اَنَّهُم یقولونَ اِنَّما یعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسانُ الَّذى یلحِدونَ اِلَیهِ اَعجَمىٌّ وهذا لِسانٌ عَرَبىٌّ مُبین» (سوره نحل، ۱۰۳). اعجمى به معنای نارسا و عربى مبین به زبان شیوا و رسا تفسیر شده است.

تأکید بر ویژگى «مبین» در نفى اتهام شاعرى از پیامبر اسلام نیز تکرار شده است: «و ما عَلَّمنهُ الشِّعرَ و ما ینبَغى لَهُ اِن هُوَ اِلاّ ذِکرٌ و قُرءانٌ مُبین» (سوره یس، ۶۹).

در آیه ۲۸ سوره زمر نیز، قرآن متنى عربى بدون کژى و ناراستى وصف شده: «قُرآناً عَرَبیّاً غَیرَ ذى عِوَج» که از نظر برخى به فصاحت قرآن اشاره دارد.

ویژگى فصاحت و بلاغت در قرآن، عنصرى اساسى در این متن شمرده مى‌‌شود و از این رو ترجمه قرآن یا بازخوانى معانى آن با بیانى دیگر، از نظر مفسران و فقیهان، «قرآن» نامیده نمى‌‌شود.

گویاترین آیه در ارتباط با «بلاغت قرآن»، آیه ۲۳‌‌ سوره زمر‌‌ است که قرآن را سخنى نیکو و همسان در راستى و درستى معانى و تناسب و استوارى نظم و تألیف معرفى مى‌‌کند: «اَللّهُ نَزَّلَ اَحسَنَ الحَدیثِ کتبـًا مُتَشبِهـًا مَثانِى...»[۱۸]؛ افزون بر این تعبیرهاى عام، در برخى آیات نیز به جلوه‌‌هاى هنرى بخشهایى از قرآن چون داستانهاى آن توجه شده است: «نحن نَقُصُّ عَلَیک اَحسَنَ القَصَصِ بِما اَوحَینا اِلَیک هذَا القُرآن» (سوره یوسف، ۳).

برخى مفسران نیز تعبیر «احسن القصص» را نه تنها درباره داستانها، بلکه شامل همه قرآن دانسته و وجه نامگذارى قرآن به آن را برخوردارى آن از نهایت فصاحت و زیبایى و سازگارى الفاظ و معانى آن دانسته‌‌اند.

تأویل

«تأویل» یکی از اصطلاحات علوم قرآنی است. طبق یک تعریف منظور از تأویل، برداشت معنایی از متن است که بر خلاف ظاهر متن باشد و طبق تعریف دیگر منظور از تأویل همان تفسیر قرآن است. در روایات، تأویل قرآن به معناى حقایق خارجى و واقعیتهاى عینى که مقاصد واقعى آیات مى‌باشد، به کار برده شده است.

مفهوم شناسى تأویل

واژه «تأویل» از ماده «أول» به معناى بازگشت است و در باب تفعیل به معناى بازگشت دادن مى‌آید. راغب اصفهانى مى‌نویسد: «التأویل من الاول، اى: الرجوع الى الاصل...»؛ تأویل چیزى برگرداندن آن به اصل و حقیقتش مى‌باشد. مقصود این است که گاه ظاهر یک عبارت یا کارى شبهه برانگیز مى‌باشد، تأویل براى برطرف کردن شبهه‌اى است که در گفتار یا کردار پیدا شده و سبب پنهان شدن حقیقت معنى و هدف اصلى گشته، پس ضرورى است که سخن یا عمل را تأویل کنیم تا مراد اصلى گوینده یا فاعل معلوم شود.

کلمۀ «تأویل» در قرآن کریم ۱۷ بار در معانی مختلف مانند: تعبیر خواب، عاقبت و نتیجه کار و... استعمال شده است که معنای «ارجاع و بازگشت» در تمام موارد، وجود دارد.به عنوان نمونه:

«وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیمِ ذَٰلِک خَیرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلًا» با ترازوی راست بسنجید که آن بهتر است و در عاقبت نیکوتر، یعنی عذاب و معصیت ندارد. این آیه اشاره به عاقبت و نتیجه کار و بازگشت اثر آن کار به فرد دارد.

«وَیعَلِّمُک مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحَادِیثِ » تو را تعبیر خواب آموزد. در این آیه شریفه تأویل برای تعبیر خواب به کار رفته که بازگشت خواب به آن است.

«هَلْ ینْظُرُونَ إِلاّٰ تَأْوِیلَهُ. یوْمَ یأْتِی تَأْوِیلُهُ یقُولُ الَّذِینَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جٰاءَتْ رُسُلُ رَبِّنٰا بِالْحَقِّ...» آیا جز عاقبت و پایان آن را انتظار مى‌کشند. روزى [- قیامت] که عاقبت و پایان آن بیاید، آنان که پیش از این، آن را فراموش کرده بودند، مى‌گویند: براستى فرستادگان پروردگارمان آمدند... . در این مورد که از آیات معاد است نیز، کلمۀ «تأویل» به معناى بازگشت و سرانجام زندگى این جهان مى‌باشد.

«قٰالَ هٰذٰا فِرٰاقُ بَینِی وَ بَینِک سَأُنَبِّئُک بِتَأْوِیلِ مٰا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَیهِ صَبْراً»  [بندۀ خدا] گفت: این (زمان) هنگام جدایى میان من و تو است؛ بزودى، تو را از تأویل [- باطن و نهان] چیزى که توان صبر و شکیبایى بر آن را نداشتى، آگاه مى‌سازم. و در آیۀ دیگر از همین سوره آمده است: «ذٰلِک تَأْوِیلُ مٰا لَمْ تَسْطِعْ عَلَیهِ صَبْراً»  (این، تأویل [- آشکار ساختن] چیزى بود که نتوانستى بر آن صبر کنى. در این دو مورد نیز، حقیقت و واقعیت قضیه و داستان «سوراخ نمودن کشتى»، «کشتن کودک» و «ساختن دیوار بدون گرفتن اجرت» به عنوان تأویل قضایاى مبهم مزبور، ذکر شده است. نیز، اسرارى که حضرت خضر علیه السّلام، در داستان مزبور، به عنوان تأویل براى حضرت موسى علیه السّلام، تشریح نموده است؛ در حقیقت باطن قضایاى ذکرشده و مآل و مرجع واقعى آنها محسوب مى‌گردد. بنابراین، استعمال کلمۀ تأویل در سوره کهف نیز، مانند سایر موارد مشابه دیگر بر طبق معناى لغوى بوده، در خصوص حقایق خارجى و حوادث عینى استعمال شده است که در حقیقت، مرجع و مآل و عاقبت همان احادیث و رؤیاها و مجهولات و تصوّرات ذهنى گوناگون مى‌باشد

تأویل قرآن

اصطلاح «تأویل قرآن» اصطلاحی است برگرفته از آیه ۷ سوره آل عمران که می فرماید: « هُوَ الَّذی أَنْزَلَ عَلَیک الْکتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذینَ فی‏ قُلُوبِهِمْ زَیغٌ فَیتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْویلِهِ وَ ما یعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما یذَّکرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ »؛ اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشى از آن کتاب، آیات محکم است آنها اصل و اساس کتاب‏ اند، و بخشى دیگر آیات متشابه است. ولى کسانى که در قلوبشان انحراف است براى فتنه‏ انگیزى و طلب تأویل از آیات متشابهش پیروى مى‏ کنند، و حال آنکه تفسیر واقعى و حقیقى آنها را جز خدا نمى‏ داند. و استواران در دانش مى‏ گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه [چه محکم، چه متشابه‏] از سوى پروردگار ماست. و [این حقیقت را] جز صاحبان خرد متذکر نمى‏ شوند.

تأویل از نظر مفسران

مفسّران و صاحب نظران علوم قرآنی در تعریف و توضیح معناى «تأویل قرآن» که در آیۀ فوق آمده است، اقوال مختلفی را بیان نموده اند. قدماى از مفسّران، معمولا تأویل را به جاى تفسیر یا مترادف با آن به کار برده‌اند؛ چنانکه ابن جریر طبرى، در مواضع مختلف از تفسیر خود، چنین تعبیر مى‌کند که: «بحث در تأویل فرمودۀ خداوند...» و مراد او از تأویل در این‌گونه موارد، همان تفسیر است. ابوعبید قاسم بن سلام گوید: تفسیر و تأویل به یک معنا گفته مى‌شوند.

امّا مفسّران متأخّر، در بیان معناى اصطلاحى «تأویل» نظریات مختلفى ذکر نموده‌اند که ما در اینجا تنها به نقل بخشى از آنها بسنده مى‌کنیم:

انصراف دادن [برگرداندن] لفظ از معناى «راجح» به معناى «مرجوح»، به جهت اقتران کلام به قراین و شواهدى که دلالت بر این انصراف دارد. گاهى یک آیه ظهور ابتدایى در معنایى دارد که به وسیله قرینه و دلیل خاص (نقلى یا عقلى) به معناى غیر ظاهر بر مى‌گردد. به عبارت دیگر، به وسیله قرینه ظهور ثانوى پیدا مى‌شود. براى مثال، ممکن است از آیه «و جاء ربُّک» حرکت مادى و جسمانیت خدا استفاده شود اما به قرینه آیه «... لَیسَ کمِثْلِهِ شَىْءٌ...»در ظاهر آیه تصرف مى‌کنیم و مثلاً مى‌گوییم «آمدن خدا» به معناى «حضور او در رستاخیز» است.

تعیین یکى از محتملات لفظ با استفاده از قراین.

بیان معناى مشکل لفظ [بنابر این معنا، تأویل به متشابهات اختصاص پیدا مى‌کند].

بیان مقصود ثانوى آیه به استناد دلیلى غیر از خود لفظ.

مقصودهاى نهایى که از آیات استنباط مى‌شوند.

بیان معانى و مقاصدى که از راه اشاره، استفاده مى‌شوند.

تفسیر باطن لفظ.

تأویل به معناى حقیقت عینى خارجى: علامه طباطبائى تأویل را حقیقت عینى مى‌داند که اساساً از سنخ الفاظ و معانى نیست. وى مى‌نویسد: «تأویل، حقیقت واقعى است که مستند بیانات قرآنى (اعم از تشریع، موعظه و حکمت) مى‌باشد و آن براى جمیع آیات قرآن، موجود است و از قبیل مفاهیم مدلول الفاظ نیست، بلکه از امور عینى است که بالاتر از آن است که الفاظ به آن برسد، بلکه در پس این آیات که ما قرائت مى‌کنیم و آنها را مورد تعقل قرار دهیم، چیزى است که به منزله روح قرآن و قرآن به منزله جسم آن است، همان که از آن به کتاب حکیم تعبیر شده. ازاین‌رو غیر از افراد پاک، آن را لمس نمى‌کنند.[۱۳]

تأویل در منظر روایات

در روایات، تأویل قرآن به معناى حقایق خارجى و واقعیتهاى عینى که مقاصد واقعى آیات مى‌باشد، به کار برده شده است و از جهت معنا و کیفیت استعمال با آیاتى که کلمۀ «تأویل» در آنها به کار رفته، کاملا مطابقت دارد. اینک، براى توضیح بیشتر مطلب، چند نمونه ازاین‌گونه روایات را ذکر مى‌کنیم.

فضیل بن یسار مى‌گوید از امام باقر علیه السّلام دربارۀ این حدیث پیامبر(ص) پرسیدم: «ما فی القرآن إلاّ و لها ظهر و بطن، و ما فیه حرف إلاّ و له حدّ و لکلّ حدّ مطلع»؛ هیچ‌چیز در قرآن نیست مگر آنکه ظاهرى دارد و باطنى و هیچ حرفى در قرآن یافت نمى‌گردد مگر آنکه براى آن تعریفى است و براى هر تعریفى آغازى» سؤال کردم که منظور از «قرآن ظاهرى دارد و باطنى» چیست‌؟ امام فرمودند: «ظهره تنزیله و بطنه تأویله؛ منه ما مضى و منه ما لم یجئ بعد. یجری کما تجری الشّمس و القمر. لکلّ ما جاء منه شیء وقع. قال اللّه تعالى: و ما یعلم تأویله إلاّ اللّه و الرّاسخون فی العلم. نحن نعلمه»؛ ظاهرش، تنزیل آن و باطنش تأویل آن است؛ از قرآن مطالبى قبلا واقع شده است و مسائلى هنوز تحقّق خارجى پیدا نکرده است. قرآن، چون خورشید و ماه، جریان دارد و [هر زمان] چیزى از آن بیاید و تحقّق پذیرد. خداى متعال فرموده است: جز خدا و پایداران و استواران در علم و دانش، [کسى دیگر] تأویلش را نمى‌داند. ما [تأویل قرآن را] مى‌دانیم.

بى‌تردید، بر طبق مضمون این روایت، مصداقهاى خارجى و حوادث عینى که در خارج، به عنوان تأویل، منطبق بر آیات قرآن مى‌باشد، از قبیل مفاهیم، معانى و مدلولهاى لفظى آیات قرآن نمى‌باشد و انطباق آنها بر آیات، در طول زمان صورت مى‌گیرد. این معنا، در عین اینکه شامل معناى لغوى تأویل است، با سایر موارد استعمال آن نیز تطبیق مى‌نماید.

عیاشى از امام باقر علیه السّلام نقل مى‌کند که ایشان فرمودند: «و لو أنّ الآیة إذا نزلت فی قوم ثمّ مات أولئک ماتت الآیة، لما بقی من القرآن شیء؛ و لکنّ القرآن یجری أوّله على آخره ما دامت السماوات و الأرض. و لکلّ قوم آیة یتلوها. هم منها من خیر أو شرّ» اگر [این‌چنین بود که] آیۀ قرآن تنها دربارۀ قومى نازل گردد، آن‌گاه آن قوم نیز از بین بروند، بناچار آیه معناى خود را از دست داده، از قرآن چیزى باقى نمى‌ماند؛ ولى تا زمانى که آسمانها و زمین باقى است، قرآن، اوّلش بر آخرش، جریان دارد و براى هر قوم و گروهى آیه‌اى وجود دارد که آن را تلاوت مى‌کنند. آنان مقصود از آیه هستند، چه خیر و چه شرّ.

عیاشى از امام صادق علیه السّلام نقل مى‌کند که آن حضرت فرمودند: «إنّ فی القرآن ما مضى و ما یحدث و ما هو کائن. کانت فیه أسماء الرجال فالقیت؛ و إنّما الاسم الواحد منه فی وجوه لاتحصى یعرف ذلک الوصاة»؛ همانا قرآن، هرآنچه را که در گذشته به وقوع پیوسته است و هرآنچه را که در آینده تحقّق خواهد یافت و هرآنچه را که در حال حاضر وجود دارد، همه را شامل مى‌باشد. در قرآن نامهاى مردانى وجود داشت که سرانجام از میان رفتند. هر اسمى از آنها وجوه مختلفى دارد که قابل حصر نیست و [تنها] اوصیا، آنها را مى‌دانند. علم به تأویل

آیا تأویل قرآن را همگان مى‌دانند، یا مخصوص خداوند است یا معصومان علیهم السلام و راسخان در علم (دانشمندان) نیز از این علم بهره دارند؟ در این مورد چند دیدگاه عمده وجود دارد:

علم به تأویل تنها مخصوص خداست:

چون خداوند در قرآن مى‌فرماید:« ... وَمَا یعْلَمُ تَأْوِیلَهُو إِلَّا اللَّهُ وَالرَّ ٰسِخُونَ فِى الْعِلْمِ یقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ کلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا...»؛ و حال آنکه بازگشتگاه (مقاصد) ش را جز خدا و استواران در دانش نمى‌دانند. (آنان که) مى‌گویند: «به آن (قرآن) ایمان آوردیم، همه (آیات محکم و متشابه) از جانب پروردگار ماست». به گفته برخى صاحب نظران، حرف «و» در «والراسخون» استیناف است؛ چون عطف جمله «والراسخون» بر «اللّٰه»، مستلزم آن است که جمله «یقولون» آغاز جمله باشد و این مطلب از ذوق ادبى دور است و لازم بود گفته شود «هم یقولون» یا «و یقولون». بنابراین، غیر از خدا کسى تأویل آیات قرآن را نمى‌داند.

خدا و معصومین عالم به تأویل هستند:

اما برخی گفته اند حرف «و» در الراسخون عطف است؛ چون بر اساس قواعد ادبى، آغاز جمله حالیه با فعل مضارع ممکن است و در آیات قرآن و اشعار عرب مثال‌هایى دارد و حتى برخى ادیبان عرب به جواز آن تصریح کرده‌اند. اصل در «و»، عطف است و مناسبت حکم و موضوع عاطفه بودن «و» است.

واقعیت خارجى نیز این مطلب را تأیید مى‌کند؛ چون بسیارى از آیات متشابه براى انسان‌ها قابل فهم و تفسیر است. بر فرض که «و» در آیه، عطف نباشد احادیث متعددى از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است که دلالت مى کند معصومین علیهم السلام داراى دانش تأویل بوده‌اند و غیر از آنها کسى تأویل قرآن را نمى‌داند. امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا، حلال و حرام و تأویل را به پیامبر صلى الله علیه و آله و سلم آموخت». پیامبر صلى الله علیه و آله و سلم فرمود: تأویل قرآن به‌طور کامل تنها نزد على علیه السلام است. جالب آن است که علامه طباطبایى با این‌که معتقد است «واو» در آیه مذکور استینافیه است، اما معتقد است که راسخان علم از تأویل آگاه هستند.

علم به تأویل، مخصوص خدا و معصومان و دانشمندان است:

به گفته برخی دیگر: خداوند در آیه هفتم سوره آل عمران، علم به تأویل را مخصوص خود و راسخان در علم معرفى کرده است؛ یعنى همان‌طور که در دیدگاه دوم گذشت، «و» عاطفه است یا احادیث بر این مطلب دلالت مى‌کند، ولى راسخان در علم منحصر در معصومین علیهم السلام نیستند؛ بلکه راسخان، همان دانشمندان ژرف‌اندیش هستند که در تفسیر و علوم قرآن تخصص دارند، و در رأس این گروه اهل بیت علیهم السلام هستند. این دیدگاه هم با معناى لغوى و عرفى و اصطلاح قرآنى راسخان در آیات دیگر سازگار است و واقعیت عینى نیز آن را تأیید مى‌کند؛ چون بسیارى از آیات متشابه توسط مفسران قرآن، فهم و تفسیر شده و مى‌شود. دیده نشده که کسى از مفسران به سبب متشابه بودن آیه‌اى از تفسیر آن خود دارى کند؛ بلکه همه آیات را تفسیر کرده‌اند.

برخى احادیث نیز این دیدگاه را تأیید مى کند، از جمله: پیامبر صلى الله علیه و آله به امام على علیه السلام فرمود: «بعد از من، مردم را به آن بخش از تأویل قرآن که فهم آن براى آنها مشکل است آگاه ساز». امام باقر علیه السلام فرمود: «پیامبر صلى الله علیه و آله افضل راسخان در علم بوده است.» پیامبر اکرم در پاسخ کسى که از راسخان در علم پرسید، فرمود: «من بَرّت یمینه و صدق لسانه و استقام قلبه و عفّ بطنه و فرجه فذلک من الراسخین فى العلم». بنابراین، احادیثى که علم به تأویل را مخصوص خدا و معصومین مى‌کند به وسیله این روایات تقیید و تفسیر مى‌شود. آیة الله مکارم شیرازى در این مورد مى‌نویسد: «همان‌طور که از معناى لغوى این کلمه (راسخان) استفاده مى‌شود منظور از آن کسانى هستند که در علم و دانش، ثابت قدم و صاحب‌نظرند، البته مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است که دانشمندان و متفکران را در بر مى‌گیرد، ولى میان آنها افراد ممتازى هستند که درخشندگى خاصى دارند و طبعاً در درجه اول، در میان مصادیق این کلمه قرار گرفته‌اند، اگر مشاهده مى‌کنیم در روایات متعددى «راسخان فى العلم» به پیامبر گرامى اسلام صلى الله علیه و آله و ائمه هدى علیهم السلام تفسیر شده، روى همین نظر است».

تأویل قرآن

به گفته علامه طباطبایی، «تأویل» هر چیزی، حقیقتی است که آن چیز از آن سرچشمه می گیرد و این معنی در قرآن مجید نیز جاری است، زیرا این کتاب مقدس از یک رشته حقائق سرچشمه می گیرد که از قید ماده و جسم آزاد و از مرحله حس بالاتر و از قالب الفاظ و عبارات که محصول زندگی مادی است بسی وسیعتر می باشند.

تأویل در قرآن

لفظ «تأویل» در مورد قرآن مجید در سه زیر آیه آمده است:

آیه کریمه: «هُوَ الَّذی أَنْزَلَ عَلَیک الْکتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیغٌ فَیتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تأویلهِ وَمَا یعْلَمُ تأویلهُ إِلاَّ اللّهُ»؛[۱] اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشى از آن کتاب، آیات محکم است آنها اصل و اساس کتاب‏ اند، و بخشى دیگر آیات متشابه است. ولى کسانى که در قلوبشان انحراف است براى فتنه‏ انگیزى و طلب تأویل از آیات متشابهش پیروى مى‏ کنند، و حال آنکه تفسیر واقعى و حقیقى آنها را جز خدا نمى‏ داند. و استواران در دانش مى‏ گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه [چه محکم، چه متشابه‏] از سوى پروردگار ماست. و [این حقیقت را] جز صاحبان خرد متذکر نمى‏ شوند.

آیه کریمه: «وَلَقَدْ جِئْنَاهُم بِکتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ یؤْمِنُونَ \* هَلْ ینظُرُونَ إِلاَّ تأویلهُ یوْمَ یأْتِی تأویلهُ یقُولُ الَّذِینَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَاءتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ»؛[۲] سوگند می خورم برای ایشان کتابی آوردیم که آن را روی علم تفصیل دادیم در حالی که هدایت و رحمت است برای جمعی که ایمان می آورند، اینان نگران نیستند مگر تأویل آن را روزی که تأویلش می آید (روز قیامت) کسانی که بیشتر آن را فراموش کرده بودند می گویند (اعتراف می کنند) که فرستادگان خدای - در دنیا - بسوی ما بحق آمده بوده اند.

آیه کریمه: «وَمَا کانَ هَـذَا الْقُرْآنُ أَن یفْتَرَى... \* بَلْ کذَّبُواْ بِمَا لَمْ یحِیطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا یأْتِهِمْ تأویلهُ کذَلِک کذَّبَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ...»؛ این قرآن افترا نبود... بلکه اینان تکذیب کردند چیزی را که به علمش احاطه نداشتند در حالی که هنوز تأویل آن برای آنان نیامده - برای ایشان مشهود نشده - به همین نحو کسانی که پیش از اینان بودند، تکذیب نمودند... .

و به هر حال «تأویل» از کلمه «اول» به معنی رجوع است و مراد از «تأویل» آیه چیزی است که آیه بسوی آن برمی گردد و مراد از تنزیل در مقابل تأویل معنی روشن و تحت اللفظ آیه می باشد.

رابعا- اصلا دلیلی بر این که مراد از تأویل در آیه محکم و متشابه معنی خلاف ظاهر است، وجود ندارد و در سایر آیات قرآنی که نام تأویل آورده شده چنین معنائی اراده نشده، مثلاً در سه جا از قصه حضرت یوسف علیه السلام تعبیر خواب «تأویل» نامیده شده و بدیهی است که تعبیر خواب معنی خلاف ظاهر خواب نیست بلکه حقیقتی است خارجی عینی که در خواب بصورت مخصوصی دیده می شود، چنانکه یوسف علیه السلام به خاک افتادن پدر و مادر و برادران را در صورت سجده خورشید و ماه و ستارگان دیده بود و چنانکه ملک مصر قحطی هفت ساله مصر را در شکل هفت گاو لاغر که هفت گاو چاق و فربه را می خورند و هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشک دیده بود و چنانکه مصاحبان زندان یوسف علیه السلام ساقی گری ملک و صلیب را در هیئت فشردن خوشه انگور و سر گرفتن طبق نان و خوردن مرغان از آن نان دیده بودند.

همچنین در قصه موسی و خضر از سوره کهف پس از آن که خضر کشتی را سوراخ می کند و پس از آن پسری را می کشد و پس از آن دیوار کجی را راست می کند و در هر مرحله موسی علیه السلام اعتراض می نماید. خضر به مقام جواب آمده حقیقت و منظور اصلی کارهائی را که به امر خدا انجام داده بود، بیان می کند و آن را تأویل می نامد و معلوم است حقیقت کار و منظور واقعی آن که به صورت کار ظهور کرده و به منزله روح کار است، تأویل نامیده شده نه معنی خلاف ظاهر آن.

و همچنین خدای متعال درباره وزن و کیل می فرماید: «وَأَوْفُوا الْکیلَ إِذا کلْتُمْ وَزِنُواْ بِالقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیمِ ذَلِک خَیرٌ وَأَحْسَنُ تأویلاً»؛ وقتی که کیل می کنید، کیل را ایفاء کنید - مکیال را درست پر کنید - و با ترازوی درست وزن نمائید. این خوب است و از جهت تأویل بهتر می باشد؛ روشن است که مراد از تأویل کیل و وزن وضع اقتصادی خاصی است که در بازار داد و ستد در نقل و انتقال حوائج زندگی به وجود می آید و «تأویل» به این معنی خلاف ظاهر کیل و وزن نیست بلکه حقیقتی خارجی و روحی است که در کالبد کیل و وزن دمیده شده و با درستی و نادرستی آنها در آثار خود توانا و ناتوان می شود.

و همچنین در جای دیگر می فرماید: «فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن کنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیوْمِ الآخِرِ ذَلِک خَیرٌ وَأَحْسَنُ تأویلاً»؛ پس اگر در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و رسول برگردانید... این خوب است و از جهت تأویل بهتر می باشد. پیدا است که مراد از «تأویل» رد منازعه به خدا و رسول همان پابرجا بودن وحدت جامعه و استوار بودن پیوند روحی در جامعه می باشد و این حقیقتی است خارجی نه معنی خلاف ظاهر رد نزاع.

و همچنین موارد دیگری که لفظ تأویل در قرآن مجید ذکر شده و جمعاً با آنچه گذشت شانزده مورد می باشد، در هیچکدام از آنها نمی شود تأویل را به معنی «مدلول خلاف ظاهر» گرفت بلکه به معنی دیگری است که به لفظ تأویل که در آیه محکم و متشابه وارد شده نیز انطباق دارد و با این حال موجبی برای این که لفظ تأویل را در آیه نامبرده به معنی «مدلول خلاف ظاهر» بگیریم نیست.

 است و مخصوصاً از آن جهت که فرموده «لعلّکم تعقلون» و نفرموده «لعلکم تعقلونه» (شاید آن را تعقل کنید) زیرا علم بتأویل چنانکه آیه «وَمَا یعْلَمُ تأویلهُ إِلَّا اللَّهُ» حکم می کند اختصاص به خدا دارد و نیز به همین جهت وقتی که در آیه اهل انحراف را به واسطه پیروی متشابهات نکوهش می کند می فرماید با این پیروی فتنه می خواهند و تأویل آن را می جویند و نفرموده می یابند. پس تأویل قرآن حقیقت یا حقائقی است که در ام الکتاب پیش خداست و از مختصات غیب می باشد.

و باز در جای دیگر نزدیک به همین مضمون می فرماید: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ \* وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِیمٌ \* إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کرِیمٌ \* فِی کتَابٍ مَّکنُونٍ \* لَّا یمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ \* تَنزِیلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِینَ»؛ پس سوگند به موقعهای ستارگان و به درستی که این سوگندی است که اگر بدانید بزرگ است، این قرآنی است محترم در کتابی که محفوظ و پنهان است. (ام الکتاب) کتابی است که جز پاک شدگان آن را مس نمی کنند، تنزیل (فروفرستاده شده) است از پیش خدای جهانیان. چنانکه پیداست آیات کریمه برای قرآن دو مقام اثبات می کند. مقام کتاب مکنون که از مسّ مس کننده ای مصون است و مقام تنزیل که برای مردم قابل فهم می باشد.